

# مقایسه‌ی تطبیقی وضعیت زنان در جوامع

دکتر والننتین مقدم<sup>۱</sup>

ترجمه و تدوین: دکتر پریچهره شاهسوند بغدادی

در پایان قرن بیستم، به خوبی مشهود است که نقش زن به طور چشمگیر و سریعی در تمام دنیا در حال دگرگونی است. اما در مورد علل این تغییرات، اختلاف نظر وجود دارد و در ارزیابی معایب و محاسن تغییرات که مربوط به جوامع، فرهنگ‌ها و زنان طبقات مختلف است، اختلاف نظر شدیدتر می‌گردد. سؤال این است که برای توضیح ثبات و تغییر در موقعیت زنان چه عوامل و پدیده‌هایی مؤثرتر است؟ و در مناطق مختلف جهان چه معیارهایی را می‌توان مناسب دانست؟ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جامعه‌شناسی، علمی است که طبقه‌بندی اجتماعی و روند تغییر در جامعه را بررسی می‌کند و نگرش‌ها و روش‌هایی آرایه می‌دهد. علم جامعه‌شناسی، با وارد کردن مسأله‌ی جنسیت در بررسی‌ها و تئوری‌های خود درباره‌ی طبقات جامعه و نیز توجه به این امر که جنسیت عاملی برای نابرابری است، مطالعات بسیار گسترده‌یی نموده است. با این حال

۱. والننتین مقدم (Moghadam Valentine) پژوهشگر ایرانی‌الاصل مقیم امریکا است. ترجمه‌ی این مقاله از سری مجله‌ی سیاست خارجی با عنایت به تأکید بر جنبه‌ی گزارش‌گونه‌ی مقاله و فارغ از ملاحظات ارزشی بوده است. بدیهی است که افراط و تفریط در باب جایگاه زنان و حقوق آنان، منظور نظر و مورد تأیید نهضت‌های منصف و معتدل نمی‌تواند باشد و نیست.

جامعه‌شناسی و به خصوص جامعه‌شناسی امریکایی، روی هم رفته توجه خود را بیشتر بر پویایی جوامع جدا از یک‌دیگر (و اکثراً جوامع دنیای صنعتی پیشرفته‌ی شمال) متمرکز می‌کند. لذا، آنجا که جامعه‌شناسی تلاش می‌کند موقعیت زنان را توضیح دهد، جامعه‌شناسان جنسیت، توجه خود را بیشتر به سوی نیروی محرکه‌ی داخل جامعه معطوف ساخته‌اند.

### نظریه‌ی «برابری حقوق زنان»<sup>۱</sup>

نهضت برابری حقوق زن و مرد، پژوهشگران علوم اجتماعی را بر آن داشت تا حقیقت وجود مسأله‌ی جنسیت را در جامعه مورد نظر بگیرند، نکته‌ی که دانشمندان طرفدار زن تلاش می‌کنند در محدوده‌ی علمی خود آن را پیشرفته‌تر و کامل‌تر کنند. با این همه برخی از این گروه دانشمندان، تأکید بر ثبات موقعیت زن دارند و برای توضیح تابعیت جنسی از پدیده‌ی «پدر سالاری»<sup>۲</sup>، در طول زمان و در گستره‌ی فضا، استفاده می‌کنند.

در دهه‌ی ۸۰، برخی از طرفداران نهضت برابری زن و مرد و نظریه‌پردازان مکتب فراساختاری<sup>۳</sup> شروع به انتقاد از مسأله‌ی‌ی‌کردند که آن را فرضیه‌های درون‌گرایی قوی می‌دانستند که در نظریه‌ها و علوم اجتماعی جوامع غربی معمول بود و آنها این نظریه‌ها را برای بررسی جهان سوم نامناسب می‌دانستند و می‌دانند.

مکتب فراساختاری، به کاربردن چارچوب کلی - یعنی چارچوبی که در همه‌جا می‌توان به کار برد - را مردود می‌داند و به نظر می‌رسد که معتقد باشد فرهنگ‌ها و جوامع را نمی‌توان از یک دید نگریست و قیاس آنها مفهومی ندارد بلکه باید هر یک را با معیارهای خاص آن سنجید.

- 
1. Feminism
  2. Patriarchie
  3. Post Structural

این روش‌ها، بینش‌های تازه‌ی در مسأله‌ی زن، عدم برابری و مقایسه‌ی جوامع را ارائه داده‌اند، اما هیچ یک نمی‌تواند راهنمای مؤثری در تحقیق و تحلیل محسوب گردد. روشی مؤثرتر است که پدیده‌های نظام جهانی، وضع جنسیت، طبقه و حرکت‌های جامعه و درون جامعه‌ی را در نظر داشته باشد تا بتواند ثبات و تغییر در موقعیت زن را توضیح دهد. تغییرات در موقعیت و مقام زن و سلسله مراتب جنسی خاص جوامع به طور انفرادی نیست بلکه جامعیت جهانی دارد. برای مثال روند صنعتی شدن، عاملی کلیدی و روندی جهانی و متقابل در این تغییر است و بر زنان کارگر «شمال» و «جنوب»، هر دو اثر می‌گذارد. نهضت برابری حقوق زنان نیز پدیده‌ی جهانی است به گونه‌ی که فعالان و نظریه‌پردازان این نهضت در شمال و جنوب بر یکدیگر اثر می‌گذارند و الهام می‌بخشند. لذا روشی جهانی، اثرات متقابل بین نواحی و جوامع و گروه‌های درون این جوامع را در نظر گرفته و برای قیاس، سازگاری، انعطاف جوامع و گروه‌های درون این جوامع را مدنظر قرار می‌دهد. اما زنانی که تحولات را صرفاً شکل‌های مختلفی از پدرسالاری و فشار و ستم بر زنان می‌بینند، باید بپذیرند که در موقعیت زنان، پیشرفت‌هایی حاصل شده است. این امر باعث خواهد شد، نظریه‌پردازی ارزش بیشتری بیابد و در سیاست‌های اجرایی نیز مفید باشد.

این مقاله به دو بخش تقسیم شده است: بخش اول، نگاهی کلی بر مسایل اصلی نظری رایج در میان دانشمندان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسان جنسیت می‌افکند. بخش اول بر: الف) اثر متقابل نظریه‌ی برابری حقوق زنان و نظریه‌ی جامعه‌شناسی؛ ب) بحث‌های مربوط به اشتغال زنان، قدرت سیاسی و نظام پدرسالاری تمرکز می‌کند. داده‌های تجربی<sup>۱</sup> درباره‌ی جهت‌های حرکت موقعیت زنان، در نقاط مختلف جهان نیز ارائه می‌شود. بخش دوم، چارچوب دیگری برای توضیح ثبات و تغییر در موقعیت و وضعیت زنان ارائه می‌دهد که هم در شمال و هم در جنوب، قابل استفاده است.

## نابرابری، بحث‌های نظری و گرایش‌های تجربی

در اواسط دهه‌ی ۸۰، جودیت استیسی<sup>۱</sup> و بری تورن<sup>۲</sup> معتقد بودند که نظریه‌ی فمینیستی اثر ناچیزی بر پیکره‌ی اصلی دیدگاه‌های نظریه‌ی جامعه‌شناسی داشته است. بحث آنها این بود که یک الگوی جدید، درک بهتری از برخی پدیده‌های اجتماعی نسبت به آنچه امروز در دست هست، می‌دهد و از آن جمله می‌توان بازار کار، تسلط مرد بر خانواده، خشونت و ساختار طبقه‌ی، حکومت، انقلاب اجتماعی و آزادی زنان را بهتر درک کرد.

الگوی جدید آزادی زنان، زندگی آنها و مسأله‌ی جنسیت را در مرکز مسایل قرار می‌دهد. چنین الگویی می‌تواند نه تنها سؤال‌های تازه درباره‌ی زنان و جنسیت مطرح کند، بلکه کمک می‌کند تا شرح کافی و بهتر و پیچیده‌تری از جامعه‌ی سرمایه‌داری صنعتی ارائه گردد.

در ۱۹۸۹ جون آکر<sup>۳</sup> تلاش کرد تا توضیح دهد چرا در جامعه‌شناسی، انقلاب برای آزادی زنان پدید نیامده است. به نظر او علت تا حدودی به ساختار و تا حدودی هم به جهت عقب‌ماندگی نظریه‌ی فمینیستی می‌باشد. به معنای دیگر، علت این که نظریه‌ی آزادی زنان تا به حال در جامعه‌شناسی جا نیفتاده است یا چرا در جامعه «الگوی حرکت»<sup>۴</sup> مشاهده نشد، این است که فمینیسم کماکان بدون توسعه و پیشرفت باقی مانده است. به خصوص در برخی بخش‌ها که مورد مطالعه‌ی جامعه‌شناسان است. اگر می‌گوید: «ما تا به حال نتوانسته‌ایم روش‌های تازه و بهتری برای درک بسیاری مشکلات ارائه دهیم. از چگونگی عملکرد سازمان‌ها گرفته تا چگونگی انباشته شدن سرمایه. همه‌ی این عوامل، ساختار طبقاتی را تغییر می‌دهد. ما درباره‌ی تأثیرگذاری این چنین مسایلی بر زنان، مطالب بسیاری می‌دانیم اما به تازگی در حال فهم این نکته هستیم که جنسیت به طور ریشه‌ی در روند این تحولات دخالت

- 
1. Judith Stacey
  2. Barrie Thorn
  3. Joan Acker
  4. Paradigm

دارد.»

به نظر می‌رسد که علم جامعه‌شناسی بیش از علوم دیگر - مثل اقتصاد - نهضت فمینیسم را پذیرا بوده است. در زمینه‌ی قشریندی جامعه، جنسیت را منشأیی برای عدم برابری شناخته و در مسایل بازار کار آن را دخالت داده است. اما در زمینه‌ی دیگر مانند دخالت دادن جنسیت در جمع‌آوری سرمایه، در انقلاب، در پویایی نظام جهانی، در تغییرات اجتماعی و در نیروی سیاسی موفقیت کمتر می‌باشد. نظریه‌ی پیچیده و پیشرفته<sup>۱</sup> لازم است که بتواند کلیات و موارد خاص، خرد و کلان و مسایل عینی و ذهنی، همه را بیان کند. به نظر من، بهترین راه‌حل ترکیب پدیده‌های نظری و متدولوژی‌های فمینیستی، (تحلیل جنسی) و جامعه‌شناسی است. تحلیل جنسی را هم می‌توان غنی‌تر ساخت و این کار را با روش قیاسی - با جلوه‌دادن عواملی که بهتر، تشابه‌ها و تفاوت‌ها را در موقعیت زنان توضیح می‌دهند - و با روشی براساس نظام جهانی که بتواند نشان دهد، اقتصاد سیاسی بین‌المللی دارای اثر ساختاری بر زندگی زنان است.

**قسمت دوم:** در این قسمت چارچوبی نظری مورد بررسی قرار خواهد گرفت و به تعاریف شاخص‌های اجتماعی و گرایش‌های تجربی جدید پرداخته می‌شود.

### ارزیابی و مقایسه‌ی موقعیت زنان

به تازگی سازمان ملل متحد کتابی تحت عنوان «زنان جهان ۱۹۹۰-۱۹۷۰ روندها، گرایش‌ها و آمار» منتشر کرده است که در آن چارچوبی به کار رفته است تا روند جهانی موقعیت زنان را شرح دهد و وضع آنها را در کشورها و مناطق مختلف مقایسه کند. گزارش چند موضوع اصلی دارد: اول زن، خانواده و اهل خانه که در آن شاخص‌هایی از قبیل تشکیل، مدت، اندازه و ساختار خانواده‌ها ارایه شده و شامل بحثی پیرامون خشونت در خانه نیز

---

1. Sophistique

می‌گردد؛ دوم زندگی عمومی<sup>۱</sup> (اجتماعی) و رهبری سوم؛ تحصیلات و تعلیمات حرفه‌یی؛ چهارم سلامت و بچه‌داری، شامل اطلاعاتی درباره‌ی امید به زندگی، علل مرگ و میر و...؛ پنجم مسکن، اسکان انسان‌ها و محیط‌زیست شامل شاخص‌هایی از مهاجرت و دسترسی زنان به مایحتاج اساسی؛ ششم اشتغال زنان و امور اقتصادی. براساس این گزارش، از سال ۱۹۷۰ تغییرات عمده‌یی در زمینه‌های مختلف زندگی زنان پدید آمده است. تغییراتی در رفتار و کردار زنان چه به میل خود و چه به اجبار با در نظر گرفتن امکانات و محدودیت‌هایی که وجود دارد.

آنچه در زیر می‌آید خلاصه‌یی از این گزارش درباره‌ی موقعیت زنان است:

براساس گزارش مذکور، در امریکای لاتین و حوزه‌ی دریای کارائیب، زنان در شهرها پیشرفت‌های چشمگیری از نظر شاخص‌های بهداشت، تحصیلات و مشارکت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کسب کرده‌اند. اما زنان روستایی تنها از تغییراتی جزئی بهره‌مند شده‌اند. به علاوه خرابی اوضاع اقتصاد کلان در امریکای لاتین در دهه‌ی ۸۰ حتی پیشرفت‌های مناطق شهرنشین را هم خنثی کرده است.

در افریقای سفلی صحرا<sup>۲</sup> پیشرفت‌هایی در زمینه‌های بهداشت و تحصیلات پدید آمده اما هنوز هم شاخص‌ها حتی از حداقل قابل قبول هم به دورند. میزان زاد و ولد بسیار بالا و شواهدی در دست است که خرابی اوضاع اقتصادی توأم با افزایش سریع نرخ جمعیت، دست‌آوردها را خنثی می‌سازند. مشارکت اقتصادی و اجتماعی زنان در این منطقه بالاست اما با در نظر گرفتن تفاوت‌های عمیق بین زن و مرد که در اکثر زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در دهه‌ی ۷۰ دیده شده، پیشرفت محدودی که در این زمینه‌ها پدید آمده کافی نیست و به علاوه افت کلی اقتصادی در کار بوده است. لذا موقعیت زنان در افریقا بسیار نامطلوب است. در مناطق شمال افریقا و غرب آسیا زنان در بهداشت و تحصیلات رشد داشته‌اند. زنان در مشارکت‌های اقتصادی و اجتماعی و در تصمیم‌گیری هنوز نقش اساسی

1. Pullic

2. Sub- Saharan

ندارند. به علاوه به حرکت درآمدن جناح بنیادگرا<sup>۱</sup> ممکن است باعث شود آنچه در ۲۰ سال گذشته به دست آمده، از دست برود. زیرا زنان را وادار به محدوده‌ی خانه می‌کند. اما حتی برخی از کشورها در مسأله‌ی زن، انعطاف نشان می‌دهند. در کشورهایی مانند ایران، ترکیه و مصر نهضت‌های اسلامی از حمایت زیاد زنان تحصیل کرده برخوردار هستند.

در آسیای جنوبی، بهداشت و تحصیلات زنان، اندکی بهبود یافته است. ولی در این منطقه نیز همانند افریقا، شاخص‌ها از حداقل قابل قبول هنوز دور هستند. رشد اقتصادی، کمکی به موقعیت زنان نکرده است و این ظاهراً به خاطر مشارکت ناچیز اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان، هم در شهر و هم در روستاست.

در آسیای شرقی و جنوب شرقی طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ سطح زندگی زنان مرتب در حال بهبود بوده است و بسیاری از نابرابری‌های میان زنان و مردان، در شهر و روستا در زمینه‌های بهداشت، تحصیلات و اشتغال کاهش یافته و زاد و ولد نیز به میزان قابل توجهی کم شده است. با این حال کماکان نابرابری سیاسی و اقتصادی به طور عمده‌ی در اکثر نقاط این ناحیه وجود دارد. زیرا زنان به کارهای پست و کم مزدگمارده می‌شوند و در تصمیم‌گیری‌ها نقشی ندارند.

در تمام مناطق توسعه یافته، زنان از نظر بهداشت وضع خوبی دارند، اما در زمینه‌های دیگر، نتایج همه جا یکسان نیست. در اروپا و امریکای شمالی مشارکت اقتصادی بالاست. در مشارکت سیاسی و تصمیم‌گیری در ۱۹۹۲ زنان فقط در اروپای شمالی حضور نسبتاً قابل توجهی داشته‌اند.

با در نظر گرفتن نکاتی که در گزارش سازمان ملل آمده است، دو سؤال پیش می‌آید: الف) چه عواملی به بهترین وجه وضع زنان را در مناطق مختلف جهان و طی گذشت ایام نشان می‌دهند؟ و ب) آیا در مجموع پیشرفتی در وضع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زنان پدید آمده است یا این که نابرابری‌ها نه تنها کاهش نیافته بلکه شدت هم داشته است؟ آیا نظام

پدرسالاری هنوز حاکم است و زنان کماکان در همه جا به طور سازمان یافته از مزایای زندگی محرومند؟

## زنان و فعالیت سیاسی

آیا قلمرو سیاست کماکان خاص مردان است و حکومت‌های رفاه‌طلب که امکانات رفاهی برای جامعه و زنان ایجاد می‌کنند، تنها شکل اتکای زن را تغییر داده‌اند؟ یا این که در تقسیم‌بندی قدرت تغییراتی پدید آمده و امروزه، دیگر قدرت سیاسی صرفاً از آن مردان نیست و زنان هم سهم هستند؟ و بالاخره شاخص‌های مناسب برای قدرت سیاسی چیست؟

گزارشی از سازمان ملل حاکی از آن است که تعداد اندکی از کشورها مانند مجمع‌الجزایر باهاما، باربادوس، دومینیکن، فنلاند و نروژ تعداد زنان در مسندهای تصمیم‌گیری به اندازه‌ی است که آنها را ذی‌نفوذ می‌سازد. ولی در شمال آفریقا، شرق و غرب آسیا که زن هنوز محدود به نقش سنتی خود است، این نفوذ بسیار اندک می‌باشد. زنان در دستگاه حکومتی، در وزارتخانه‌های آموزش و پرورش، فرهنگ، امور اجتماعی و مسایل زنان اشتغال دارند. فنلاند مورد استثنای جالبی است که در سال ۱۹۹۲ رییس بانک مرکزی و وزرای دفاع، دادگستری و محیط‌زیست آن، زن بودند. در ۱۹۸۶ در نروژ، نخست وزیر وقت گروهارلم براتلند<sup>۱</sup> هیأت دولتی تشکیل داد که در آن نزدیک به نیمی از وزرا، زن بودند. هم چنین در سال ۱۹۹۱، تعداد زنان شاغل در سازمان‌های عمده‌ی نروژ از این قرار بوده است: مجلس ۳۵/۸ درصد، شورای کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری ۲۴ درصد از مجریان همان شورا، ۷/۲ درصد از پروفیسورهای دانشگاه، ۱۰/۲ درصد از کارمندان ارشد دولت، ۳/۳ درصد از مدیران شرکت‌های تجاری. قبل از فروپاشی شوروی در اروپای شرقی و شوروی، زنان معمولاً ۳۳٪ از کرسی‌های پارلمانی را اشغال می‌کردند. جالب این که دموکراسی در این مناطق کاهش این تعداد را به همراه آورد (شوروی ۱۷ درصد، چکسلواکی ۶ درصد،

1. Gro Harlem Brundtland



مجارستان ۷ درصد و رومانی ۳/۵ درصد) و هم زمان بسیاری خدمات اجتماعی که برای زنان وجود داشت از بین رفت.

مشارکت سیاسی زنان در ایالات متحده نسبت به دیگر کشورهای توسعه یافته و حتی بسیاری از کشورهای در حال توسعه، وضع خوبی ندارد. با توجه به این که به زنان امریکایی از سال ۱۹۲۰ حق رای داده شد، در سال ۱۹۸۷ تنها ۵/۳ درصد کرسی‌های پارلمانی از آن زنان بود- یعنی چیزی در حدود تونس، مالزی، برزیل، پرو و جمهوری مجمع‌الجزایر دومینیکن- از طرف دیگر، در ایالات متحده، تعداد زنانی که در حکومت، مقام‌هایی دارند نسبتاً زیاد است، البته نه در سطح هیأت دولت. شاید بی دلیل نباشد که ایالات متحده تنها کشور صنعتی است که فاقد برنامه‌ی بیمه‌های اجتماعی ملی است در صورتی که در بسیاری کشورها خدمات مذکور در دسترس است و به خصوص نسبت به زنان و خانواده‌ها سخاوتمندانه یاری می‌رساند.

مشارکت در امور اجتماعی همواره بخشی از فعالیت‌های سنتی زنان در جامعه و شاخه‌یی از مسؤولیت‌های زن در بهداشت و سلامت خانواده بوده است. در بیست سال گذشته گروه‌هایی به وجود آمده‌اند که در آنها اکثریت قریب به اتفاق با زنان بوده و یا رهبری آنها بر عهده‌ی زنان بوده است. در سراسر جهان گروه‌هایی از زنان سازمان یافته‌اند تا در برابر تبعیض‌ها و فقر روزافزون و خشونت نسبت به زنان و خطرات محیط‌زیست، انباشتگی اسلحه و تقویت نظامی، اثرات منفی تعدیل‌های اقتصادی و غیره، قدامت کنند و با اثر سوء آنها مبارزه نمایند.

یکی از علایم مهم تغییر در وضع زنان و سلسله مراتب میان زن و مرد، نهضت‌های زنان است. در سراسر جهان به خصوص در کشورهای در حال توسعه، نهضت‌های زنان بسیار شدت و تحرک یافته است. در هند نهضت زنان از فعال‌ترین و پیشرفته‌ترین نهضت‌ها محسوب می‌شود و مبارزات پرآوازه‌یی را علیه سوزاندن عروس<sup>۱</sup> و رسم قربانی کردن بیوه‌ها<sup>۲</sup>

---

1. Bride Busing

2. Ritual Widow Unimolation

هم چنین قانونی مدون و یکسان برای همه‌ی مذاهب و ادیان و دیگر امور اجتماعی بر پا کرده است. در دهه‌ی ۸۰ سازمان‌های مستقل زنان در بسیاری کشورهای خاورمیانه و افریقای شمالی، به وجود آمدند. در الجزایر گروه‌های فمنیستی در آغاز برای مبارزه با قوانین محافظه‌کارانه در مورد خانواده‌ها، پدید آمدند. در دو مرحله‌ی بحرانی یکی در اوایل دهه‌ی ۸۰، آن گاه که «قانون خانواده‌ی» الجزایر تنظیم می‌شد و دیگری در ۱۹۹۰ وقتی که حرکت اسلام‌گرا جنبه‌های سیاسی می‌یافت، فمنیست‌های الجزایر سازمان یافتند، آماده مبارزه شدند و شجاعت‌ها از خود نشان دادند. در مصر، «نهضت اتحاد زنان عرب» مسأله‌ی زنان را به مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مربوط کرد و در مورد «جنگ خلیج فارس» در ۱۹۹۱ مقاومت نشان داد و لذا دولت مصر ناچار این سازمان را ممنوع اعلام کرد.

در ترکیه، نهضت زنان در دهه‌ی ۸۰ قدرت یافت و پیرامون مسایلی چون رفتار با زنان زندانی سیاسی، خطرات ناشی از خشونت در اماکن عمومی و ضرب و جرح همسران شکل گرفت. به علاوه نهضت‌ها و گروه‌های زنان بر دولت فشار آوردند تا «کنوانسیون سازمان ملل درباره‌ی رفع هرگونه تبعیض علیه زنان» را به طور کامل اجرا کنند. در امریکای لاتین، به گفته‌ی یکی از محققان، تحرک جدید زنان شکل می‌گیرد، تحرکی که از بسیاری جهات شبیه نهضت آزادی‌خواهی<sup>۱</sup> زنان در اوایل قرن حاضر، ولی بسیار گسترده‌تر است. در برزیل، آرژانتین، اوروگوئه، پرو و شیلی، سه رشته‌ی مشخص از حرکت زنان با هم ترکیب شده‌اند و به نهضت زنان نقش مشخصی را داده‌اند، نقشی در راه حرکت به سوی دموکراسی که این نقش مورد پذیرش همگان قرار گرفته است. این سه گروه عبارتند از: گروه حقوق‌بشر زنان، گروه فمنیست‌ها و سازمان زنان فقیر شهرنشین.

قطعاً چنین تحرکات سیاسی از سوی زنان در نهایت منجر به مشارکت و حضور بیشتر زنان در قدرت و سازمان‌های رسمی سیاسی خواهد شد. اما در حال حاضر نروژ و فنلاند دو کشوری هستند که در آنها زنان بیشترین نفوذ را در سازمان‌های سیاسی دارند. سؤال این است

---

1. Emancipation

که آیا زنان در حال جا افتادن در نظام سیاسی هستند و یا این که آنها تنها در سازمان‌های محدودی قادر به فعالیت می‌باشند؟ سازمان‌هایی که روزی قدرتمند بوده و اکنون قدرت آنها روبه کاهش نهاده است.

آمار داده شده از طرف سکجی<sup>۱</sup> نمایانگر آن است که درصد حضور زنان در امور عمومی (کارهای دولتی و اجتماعی)، شوراها، کمیته‌های قانونگذاری و اجرایی، از ۷ درصد در سال ۱۹۶۷ به ۳۵ درصد در سال ۱۹۸۹ رسیده است. فرانسیس فاکس پیرن<sup>۲</sup> (۱۹۸۵) می‌گوید که زنان حالا دیگر می‌خواهند به خاطر خودشان و حقی که دارند به نمایندگی برگزیده شوند. بالاخره در مورد این نکته که تمام حکومت‌ها، نوعی پدرسالاری است، باید تفاوتی میان دولت‌هایی مثل عربستان سعودی، کویت و حکومت‌های نروژ و فنلاند قابل شد زیرا در نوع اول زن حق رأی ندارد و قدرت کاملاً در اختیار مردان است ولی در نوع دوم زنان نفوذ عمده در سیاست و تصمیم‌گیری یافته‌اند و دموکراسی پارلمان، حاکم است.

### ثبات و تغییرات در وضع زنان: چارچوبی در سطح ساختار کلان پدیده‌ی<sup>۳</sup>

برای درک ثبات و تغییرات در وضع زنان و بررسی تحقیقات و مقایسه‌ی موقعیت زنان چارچوبی نظری لازم است تا بتواند در تحلیل مسأله و نیز همگن‌سازی جنسیتی و نظریه‌های جامعه‌شناسی مفید باشد. پدیده‌های اصلی شامل نظام جهانی حکومت، جنسیت، طبقه و حرکت‌های اجتماعی است. پدیده‌هایی که نمایانگر نیروهای درگیر و پویایی اجتماعی هستند.

### نظام جهانی و نیروی کار زنان

فرض اساسی نظریه‌ی نیروی کار زنان این است که اقتصاد جهان سرمایه‌داری، جمع

1. Skjje

2. Frances Fox Piren

3. Macrostraitural Conceptuel

عظیمی از روندهای تولید را در بر گرفته و سازمان اقتصادی نظام جهانی از یک تقسیم کلی کار در جهان شکل یافته است، تقسیم کاری که مردم جهان را در نظام‌های متعدد فرهنگی به یک نظام مجتمع شده‌ی اقتصادی تبدیل کرده است. مناطق اقتصادی این نظام جهانی شامل هسته‌ی مرکزی، محیط و نیمه‌ی محیط می‌شود. چارچوبی سیاسی که در آن تقسیم کار پدید آمده، چارچوبی مجتمع شده است.<sup>۱</sup> نیروی کار این نظام جهانی، انباشتگی کلی در کره‌ی زمین است.

در نظام جهانی امروزی، روابط اجتماعی تا حدودی از طریق طبقه پدید می‌آید. پس از مارکس، نظریه‌پردازان، طبقات اجتماعی را گروه‌های مشخصی شناختند که روابط آنها با ابزارهای تولید، ماهیت هر کدام را تعیین می‌نماید.

به گفته‌ی چیس دان<sup>۲</sup>: «جهان دارای ساختاری طبقاتی شامل تولیدکنندگانی است که هر یک ابزار تولید خود را در مهار دارد ولی از نیروی کار دیگران استفاده نمی‌کند و نیز شامل طبقه‌ی متوسطی می‌شود که روز به روز در حال گسترش است. هم چنین شامل کارگران ماهر یا کارگرانی که دارای گواهی‌های حرفه‌یی هستند نیز می‌گردد.»

در تحلیل کلی می‌توان سلسله مراتب را از نظر جنسیت و موقعیت زن در سراسر جهان و در جوامع مختلف با تقسیم به سه بخش توضیح داد: هسته، حاشیه‌یی (محیطی) و نیمه حاشیه‌یی. برای مثال، نظریه‌ی نظام جهانی مدعی است که در جوامع حاشیه‌یی، قرار گرفتن در نظام جهانی مهم‌ترین عامل برای توضیح اوضاع اجتماعی بوده است. کاترین وارد<sup>۳</sup> (۱۹۸۵) این چارچوب را در مطالعات خود پیرامون ادامه‌ی میزان زیاد باروری در جوامع حاشیه‌یی به کار برده است. از دیدگاه نظریه‌ی نوگرایی، توسعه‌ی اقتصادی، منجر به نابرابری‌های بیشتر کشورها و طبقات مختلف کشورها و هم چنین بین مرد و زن گردیده است. در کشورهای حاشیه‌یی، تعداد محدود مشاغل رسمی بیشتر از آن مردهاست. در صورتی که

1. Integre
2. Chase Dunn
3. Kathryn Ward

زنان در کارهای غیررسمی خدماتی در شهرها و کشاورزی در حد امرار معاش و بقا در روستاها اشتغال داشته‌اند.

بنابراین، آنچه از دید نظریه‌ی نوگرایی معنا می‌یابد، از طریق نظریه‌ی نظام جهانی قابل درک می‌شود. وضعیت حاشیه‌یی در نظام جهانی نیاز شدید به فرزندان بیشتر را ایجاد می‌کند.

برای زنان هسته‌یی و نیمه حاشیه‌یی استدلال دیگری مناسب است. به علاوه گردش سرمایه و نیروی کار، مفاهیم متفاوتی برای وضعیت زنان و موقعیت آنان در نیروی کار داخلی دارد. برعکس انباشتگی (سرمایه)، جهان نه تنها بر محور تفاوت‌های طبقاتی و محلی استوار است بلکه جنسیت هم در آن عامل مهمی است. این تغییری است در ساختار جهانی که هنوز به درستی برای آن نظریه‌یی ارایه نشده اما تلاش در راه توضیح آن در زیر بیان می‌گردد.

بازسازی یا تغییر در ساختار جهانی عبارت است از خط تولید جهانی که در آن پژوهش و مدیریت به دست هسته‌ی مرکزی یعنی کشورهای توسعه یافته کنترل می‌شود در حالی که کار خط تولید به (کشورهایی) حاشیه‌یی و نیمه حاشیه‌یی واگذار می‌گردد که در مقام پایین تری قرار دارند. به گفته‌ی یک نظریه پرداز، «خط تولید جهانی برای شرکت‌های فراملیتی<sup>۱</sup> جذابیت دارد و برای کارفرمایانی که در پی دسترسی بیشتر به بازار و توانایی بخش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی و رقابت بیشتر در تنوع کالا را دارند نیز جالب توجه است. در کشورهای در حال توسعه، بازسازی (تغییر) ساختار همراه با رشد بخش خدمات و تخصص در صنایع کالاهای صادراتی مانند اقلام الکترونیکی، لباس و غیره پدید می‌آید که شاخص‌های راهبردی توسعه محسوب می‌شوند. بازسازی ساختار هم چنین با افزایش تعداد کارگران صنعتی زن در بخش رسمی همراه است.»

بین‌المللی شدن اقتصاد، را سوزان جوکس<sup>۲</sup> «جهانی سازی نیروی کار زن» نامیده است

---

1. Transnational

2. Susan Joekes

و گای استندینگ<sup>۱</sup> «مؤنث‌سازی نیروی کار» خوانده است. از مشخصه‌های این حرکت و تغییر اقتصادی، تغییر مکان صنایع کارگر بر (که نیاز به تعداد زیاد کارگر دارند) از کشورهای صنعتی به کشورهای در حال توسعه است زیرا در این کشورها نیروی کار زن ارزان و اغلب جوان مجرد و بی‌تجربه وجود دارد. اول، صنایع منسوجات تغییر مکان داد و سپس صنایع غذایی، الکترونیک و برخی کالا‌های بهداشتی از آن پیروی کردند. در این جریان، برخی کارها به صورت قرارداد دست دوم به شرکت‌هایی که در محل تأسیس شد و حالت شعبه و بخشی از شرکت مادر را داشت و یا شرکت‌هایی که با مشارکت محلی برپا شد واگذار گردید. این جابه‌جایی فراملیتی بر زنان امریکای لاتین و کاراییب و جنوب شرق آسیا اثر گذارده است. عمده‌ترین این صنایع، الکترونیک، نساجی و لباس است و در این راه ۵ کشور در ردیف اول قرار دارند: هنگ‌کنگ، کره جنوبی، پرتوریکو، سنگاپور و تایوان. در مرحله‌ی بعد برزیل، هایتی، مالزی و مکزیک. اکثر موارد اشتغال که در این بخش‌ها به وجود آمده به زنان تعلق گرفته است. به قول جوکس و مؤیدی<sup>۲</sup> «نسبت عظیم زنان و دسترسی آنها به مشاغل در صنایع تولیدی صادراتی و اهمیت بسیار آنها به عنوان تهیه‌کنندگان (تولیدکنندگان) بخش صادراتی» قابل توجه می‌باشد. جوکس معتقد است که «صنعتی شدن در جهان سوم به همان اندازه که متکی به صادرات بوده، متکی به زنان نیز بوده است.» این مسأله به خصوص در کشورهایی که به تازگی صنعتی شده‌اند مانند جنوب شرقی آسیا صدق می‌کند. در این کشورها رشد، بیشتر به خاطر جذب زنان به تعداد انبوه در تولیدات صنعتی بوده است، به همان شیوه که رشد در کشورهای سوسیالیستی قبلاً پدید آمده بود.

### نظریه‌ی پدیده<sup>۳</sup>

پدیده‌ی بازسازی اقتصادی به مرور و تا سال ۱۹۹۰ به کشورهای سوسیالیستی سابق

1. Gty Standing
2. Moayedi
3. Phenomene

سرایت کرده بود. بعد جنسی بازسازی در کشورهای سوسیالیستی سابق در تغییراتی بیشتر مشهود است که در موقعیت زنان کارگر پدید آمد. در بخشی از جهان که روزی در آن میزان زنان شاغل به نسبت کل جامعه از هر بخش دیگری از جهان بیشتر بود و بالاترین سطح مشارکت در کار و به خصوص بیشترین میزان اشتغال در کارهای فردی را نسبت به سایر نقاط جهان در دست زنان داشت، امروز، زنان با بیکاری و حاشیه‌نشینی روبه‌رو هستند، چندان نقشی در امور اقتصادی به عهده ندارند و از برخی مزایای تأمین اجتماعی گذشته مانند امکانات نگهداری از فرزندان بی‌بهره‌اند. در جمهوری دموکراتیک آلمان سابق به زنان امکان کار و فعالیت داده می‌شد، برای نگهداری کودکان امکاناتی فراهم شده بود و نوعی «تبعیض» برای اشتغال بیشتر زنان به کار برده می‌شد. پیش از اتحاد دو آلمان بیش از ۹۰ درصد زنان جمهوری دموکراتیک آلمان دارای کار ثابت و مطمئن بودند. ۹۲ درصد زنان پیش از ۳۳ سالگی دست‌کم یک فرزند داشتند اما خصوصی‌سازی اقتصادی در شرق آلمان، یعنی این که زنان بیش از مردان بی‌کار می‌شوند و در شرکت‌هایی که ضرر می‌دهند، اولین صرفه‌جویی در هزینه‌ها، کاهش یا حذف امکانات نگهداری از کودکان است. استندینگ هم‌چنین معتقد است که در شوروی سابق «بیکاری برای زنان و اقلیت‌های قومی خطر شدیدی برای آینده در برخی نقاط کشور محسوب می‌شود.» در مسکو در سال ۱۹۹۲ به وضوح ۸۰ درصد بیکاران را زنان تشکیل می‌دادند.

اگر قرار باشد، امکانات رفاهی - اجتماعی را که سابقاً حکومت بر عهده داشت، اکنون بخش خصوصی به دوش بگیرد، طبعاً تقاضا به کارگر زن کاهش خواهد یافت و دسترسی زنان به کارهای تمام وقت کمتر خواهد شد و در آمد زنان در بخش رسمی اقتصادی پایین خواهد آمد. چرا؟ زیرا از دید بازار، نیروی کار زنان در اروپای شرقی گران‌تر از نیروی کار مردان تمام می‌شود، هرچند که در آنجا هم مانند اروپای غربی تفاوتی میان دستمزد مرد و زن وجود دارد و علت این امر هزینه‌های نگهداری از کودکان است که شرکت‌ها باید برعهده بگیرند. بدیهی است، وضع زنان در کشورهای سوسیالیستی با وضع «زن کارگر» جهان سوم تفاوت دارد. در کشورهای درحال توسعه‌ی جهان سوم قانون حمایت از کارگر وجود ندارد یا قوانین سطحی هستند و لذا در کشورهای سوسیالیستی گرایش نسبت به حذف زن کارگر دیده می‌شود که

گرچه به سود شرکت و کارفرماست، اما عواقب این سیاست برای زنان تیره و نگران‌کننده است. اگر حمایت از زن به عنوان مادرانی که به کار اشتغال دارند، کاهش یابد و یا قطع شود، به طور قطع نقش و هویت زن شاغل تغییر خواهد کرد و صرفاً به باروری محدود خواهد شد. به این ترتیب در جریان بازسازی ساختار اقتصادی نه تنها زنان در کوتاه مدت، بازنده هستند بلکه اثرات درازمدت احتمالاً موجب تقویت پدیده‌ی پدرسالاری در جامعه خواهد شد.

### جنسیت و روندهای تغییر

پدیده‌ی جنسیت از این نظر که به روابط ساختاری نابرابری اشاره دارد، مشابه پدیده‌ی طبقه است. در مورد طبقه این رابطه از تفاوت در کنترل بر ابزار تولید سرچشمه می‌گیرد و به زبان سرمایه-کار بازگو می‌شود. به گفته‌ی پاپانک<sup>۱</sup> تفاوت‌های جنسی براساس ساختار اجتماعی تمایزات بیولوژیکی جنسیت، یکی از شکاف‌های عمیق جامعه می‌باشد، تفاوت‌هایی که بین افراد وجود دارد و باعث تعیین تقسیم قدرت‌ها، مسؤولیت‌ها و منابع می‌گردد.

عدم قرینه بودن در جنسیت سراسری است ولی میزان نابرابری و شکل مسأله‌ی جنسیت در طی زمان و از مکانی به مکانی دیگر به صورت تنگاتنگی به عوامل سیاسی و اقتصادی بستگی دارد، به این معنا که سلسله مراتب جنسی در محیط‌های خانوادگی، کشاورزی در حال توسعه و صنعتی پیشرفته دارای ساختارهای متفاوت است.

نوع رژیم سیاسی و ایدئولوژی حکومتی نیز بر مسأله‌ی جنسیت اثر دارد. حکومت‌های مارکسیستی (مانند آلمان شرقی سابق) سنتی مذهبی (عربستان سعودی)، محافظه‌کار دموکرات (ایالات متحده) و یا سوسیالیستی دموکرات (کشورهای اروپای شمالی)<sup>۲</sup> دارای قوانینی کاملاً متفاوت برای زنان و سیاست‌های مربوط به خانواده هستند. نظام‌های معاصر جنسیت اغلب ساخته و زاینده‌ی ایدئولوژی‌ها می‌باشد و نهفته در قوانینی است که سنت، آنها

1. Papanck

2. Nordic



را تأیید و سیاست، آنها را اعمال می‌کند. سلسله مراتب جنسی مورد حمایت روندهای اجتماعی هستند و سازمان‌های مشخص از جمله بازار کار، آن را تقویت می‌کنند.

نظام‌های جنسی ثابت و غیرقابل تغییر نیستند و نیروهای سیاسی و اقتصادی در آنها تغییراتی ایجاد می‌کنند. تعاریف جنسیت نیز شامل تغییراتی می‌شوند. برای مثال، افزایش میزان تجارت، سرمایه‌گذاری چندملیتی و جریان و حرکت سرمایه و نیروی کار بین مناطق مختلف، زنان را هرچه بیشتر به روند بین‌المللی شدن اقتصاد و بازسازی آن، کشانیده است. این امر دو اثر داشته؛ یکی این که مفهوم نقش زن به عنوان زن صرفاً خانه‌دار و محدود به امور خانه از میان برداشته شده و دیگر این که از زنان در جهان سوم به صورت کارگران ارزان و انعطاف‌پذیر، استفاده شده است. طی قرن حاضر، تعاریف تازه‌یی از جنسیت پدید آمده که در نتیجه‌ی این رخدادها بوده است: ۱. توسعه در استفاده از زنان به عنوان نیروی کار و اقتصاد ملی؛ اول در شوروی سابق و سپس در پی جنگ دوم جهانی در سراسر اروپا (شرقی و غربی) و امریکای شمالی و کشورهای در حال مدرنیزه شدن آسیا و امریکای لاتین؛ ۲. تلاش‌های تشکیلات بین‌المللی به خصوص سازمان ملل و عوامل تخصصی آن برای روشن‌تر ساختن موقعیت حقوقی (قانونی) زنان؛ ۳. فعالیت‌های نهضت‌های زنان و محققان فمینیست در سراسر جهان؛ ۴. پیشرفت چشمگیر زنان در کشورهای (اروپای شمالی) یعنی فنلاند، نروژ، (کشورهایی که سهم زنان در نیروی کار و سازمان‌های سیاسی تقریباً برابر مردان است). اثر حاصل از ترکیب و تجمع این پیشرفت‌ها در تمام جهان در حال گسترش بوده است و زن را به عنوان کارگران و اهالی (شهروندان) و به عنوان عوامل اقتصادی و سیاسی و نیز مشارکت‌کنندگان در توسعه شناسانده است. بین‌المللی شدن بسیاری از جنبه‌های ایدئولوژی و روش‌های پدرسالاری را (مانند محدودیت در جابه‌جاشدن زنان، دسترسی به تحصیلات و اشتغال، انتخاب همسر) از میان برداشته اما هنوز هم نابرابری در همه جا وجود دارد.

تغییرات اجتماعی ناهموار است و خطی نیست. لذا گسترش نقش زنان در تولید و حضور روشن آنها در زندگی اجتماعی در برخی کشورها با واکنش‌ها و مقاومت‌هایی روبه‌رو بوده است. به نظر می‌رسد که مردان در برخی طبقات اجتماعی - مانند طبقه‌ی متوسط پایین،

محافظه‌کار و در میان گروه‌هایی که امنیت اقتصادی ندارند-گسترش و توسعه‌ی نقش زنان در زندگی اجتماعی را نوعی تهدید می‌دانند و نیز برای برخی زنان کم‌رنگ شدن نمادهای مرد نان‌آور و زن بچه‌دار (پرورش‌دهنده‌ی کودکان) اضطراب‌آور است. این تشویش‌ها از کاهش «دستمزد خانواده»، افزایش میزان بیکاری مردان، تورم و کم ارزش شدن قدرت خرید درآمدها و نیز از نیاز به اشتغال زنان برای تأمین مایحتاج خانواده در مقابله با وضع اسفبار اقتصادی و نه به خاطر میل شخصی خود زن، سرچشمه می‌گیرد. در ایالات متحده این گونه مردم گرایش به حرکت‌های دست راستی، دارند. در خاورمیانه افراد به نهضت‌های اسلامی گرایش یافته‌اند. در هر دو مورد، محافظه‌کاران طالب بازگشت زنان به زندگی خانوادگی و ارزش‌های سنتی هستند.

### طبقه و جنسیت<sup>۱</sup>

با وجود تلاش‌هایی که برای نفی طبقه به عنوان ویژگی برجسته‌ی از «جامعه‌ی مابعد صنعتی» در سال‌های اخیر به عمل آمده است، طبقه، واحدی اساسی از زندگی اجتماعی است و لذا تحقیقات اجتماعی را شامل می‌گردد. منظور از طبقه در این جا مفهوم مارکسیستی آن از نظر مالکیت و کنترل ابزارهای تولید است: طبقات مختلف به میزان متفاوت به قدرت سیاسی و حکومت دسترسی دارند. از نظر فرهنگ و ایدئولوژی رتبه‌ی هر طبقه شکل فرهنگی، ساختار مصرف، شیوه‌ی زندگی، زاد و ولد و حتی «جهان‌بینی» را، مشخص می‌کند. به گفته‌ی رالف میلی بند<sup>۲</sup> «تفاوت طبقاتی» از طریق قدرت، درآمد، ثروت، مسئولیت، موقعیت‌ها تصادفی زندگی<sup>۳</sup> (موقعیت‌ها و شانس‌های خوبی که در زندگی پیش می‌آیند)، سبک و کیفیت زندگی و... جلوه می‌کند.

در سراسر جهان، تحصیلات عمومی موجب تحرکات اجتماعی گردیده و نیز باعث شده تعداد زنانی را که حاضرند در کارهای اداری و رفاهی مشاغل روبه افزایش دولتی و بخش

- 
1. Class and its articulation with gender
  2. Ralph Miliband
  3. Life Chances

خصوصی فعالیت کنند، افزایش یابد. این امر به تعریف تازه‌ی جنسیت کمک کرده است. اما در بسیاری کشورهای در حال توسعه، دسترسی زنان به منابع و امکانات از جمله تحصیل هنوز هم به موقعیت طبقاتی آنها بستگی دارد.

منطق طبقه - جنسیت در نظریه‌های پدرسالاری به درستی دیده نمی‌شود و این نظریه‌ها، نظامی را ارایه می‌دهند که در آن همه‌ی زنان مطیع مردان هستند. این مسأله فرق بین شمال - جنوب، هسته‌یی - حاشیه‌یی - نیمه حاشیه‌یی و بین طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی را بیش از پیش روشن می‌سازد. در حقیقت میزان محرومیت زنان ناشی از مسأله‌ی جنسیت و تا حدود زیادی زایدی طبقه است. در اکثر جوامع به خصوص در آنجا که تفاوت‌های اجتماعی زیاد است، زنان طبقات بالا و بالای متوسط شهری تا حدودی حق انتخاب دارند (به خصوص در قیاس با طبقات پایین‌تر) و لذا از آزادی<sup>۱</sup> بیشتری برخوردارند.

### حکومت: سیاست‌های حکومتی و مدیران دولتی

در اکثر کشورها، حکومت‌ها نقش عمده‌یی در ساخت سیاست‌های اجتماعی، راهبرد توسعه، قانونگذاری و ایجاد امکانات مربوط به زنان را برعهده دارند. قانون (حمایت) خانواده، اعمال مثبت، پیش‌بینی و تأمین و یا محدودسازی امکانات مادران شاغل، سیاست‌های تحصیلی، بهداشت و دیگر عناصر سیاست اجتماعی که به دست مدیران دولتی طراحی می‌شود و تأثیر حیاتی عمیقی بر موقعیت زنان و نظم جنسیت دارد، تحکیم می‌نماید. حکومت‌های نیرومند می‌توانند با تصویب قوانین مناسب، سنت‌های تبعیض‌آمیز را از میان بردارند و ساختار پدرسالاری را فروپاشند و یا برعکس آنها را تحکیم نمایند. حکومت می‌تواند در راه توسعه‌ی موقعیت زنان مانع باشد یا حرکت را تسهیل بخشد.

حکومت، ورود زنان را به عرصه‌ی زندگی اجتماعی و کارهای عمومی از طریق تحصیلات دولتی میسر و نیز مشاغل را در شبکه‌ی اداری و خدمات رفاهی خود ایجاد کرده

است. به عنوان مثال می‌توان مصر را نام برد: در دهه‌ی ۵۰ دوره‌ی جمال عبدالناصر، بخش دولتی مصر گسترش چشمگیری داشت و در یک سلسله مصوبات (مصری‌سازی ۵۹-۱۹۵۶) دولت، کنترل بر سرمایه‌گذاری‌های خارجی من جمله کانال سوئز را بر عهده گرفت. در دهه‌ی ۶۰ سیاست توسعه‌ی تمرکز یافته‌ی دنبال شد و شرکت‌ها و بانک‌ها و تجارت‌های مختلفی که در دست خود مصریان بود، دولتی شد. هم‌زمان با این تحولات بحث اشتغال مطرح شد و شرکت‌ها دولتی شده، و ادار به جذب تعداد زیادی افراد در سال شدند. دستگاه اداری به سرعت چه مرکز و چه محلی گسترده‌تر شد. هدف توسعه و گسترش خدمات بهداشت و تحصیل در شهرها و روستاها نیز دنبال شد و در این بخش‌ها نیز اشتغال در سطح وسیعی پدید آمد. دولت شغل را برای تمام فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها تضمین می‌کرد و این امر شامل دختران و زنان شد و آنها را بر آن داشت تا از امکانات تحصیل رایگان دولتی بهره‌مند شوند. حتی زنان طبقه‌ی کارگر متوسط و پایین نیز از این فرصت استفاده کردند.

یکی از مشخصات متمایز دوره‌ی عبدالناصر حمایت سیاسی از تحصیلات برای زنان و جذب آنها در توسعه‌ی ملی بود. قانون کار در سال ۱۹۵۱ برابری حقوق و دستمزد را تضمین کرد و علاوه بر آن ملاحظات خاصی را برای زنان متأهل و مادران در نظر گرفت. بعدها، تحت رهبری سادات این ملاحظات گسترده‌تر و به زنان امکان دسترسی آسان‌تر به بازار کار داده شد. این قانون اساساً به بخش دولتی مربوط می‌شد و برای زنانی که در پی اشتغال بودند، جذابیت خاصی داشت. در نتیجه حکومت عمده‌ترین کارفرما و استخدام‌کننده‌ی بانوان گردید.

در «شمال» مدیران دولتی با انگیزه‌های برابری افراد جامعه و اتحاد اجتماعی، در موقعیت بهتری برای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در جهت توسعه‌ی مشارکت اجتماعی زنان هستند، همان‌طور که در مورد کشورهای اسکانندیناوی دیده می‌شود به عکس مدیران دولتی محافظه‌کار، از تقسیم سنتی نیروی کار بین جنسیت‌ها و تغییر اساسی در سلسله‌مراتب جنسیت احتیاط و پرهیز می‌کنند، همان‌گونه که در ایرلند، لهستان و مجارستان پس از کمونیسم دیده شد.

## حرکت‌های اجتماعی و قدرت بخشی به زنان

حرکت‌های اجتماعی، اغلب در دوران تغییرات سریع اجتماعی پدید می‌آیند و سازمان‌های اجتماعی موجود از طریق سازماندهی هدفمند، تلاش می‌کنند مسیر انسان را تغییر دهند. یکی از این حرکت‌ها که موارد آن نادر و موقتی است، انقلاب است، تدا اسکاچپول<sup>۱</sup> آن را «دگرگونی اساسی و سریع حکومت یک جامعه و ساختار طبقاتی آن» تعریف کرده است و می‌افزاید که «انقلاب‌ها» همراه با عصیان ناشی از اختلاف طبقات است و عصیان معمولاً از پایین جامعه شروع و انقلاب را موجب می‌شود. جامعه‌شناسی انقلاب جنبه‌ی پویایی جنسیت را در انقلاب‌ها مدنظر قرار نداده است. اگرچه فمینیسم «مسأله‌ی زن» در حرکت‌های انقلابی و حکومت‌ها و مشارکت قابل توجه آنها را در نهضت‌های انقلابی، نشان داده‌اند.

بررسی یایا واردنا<sup>۲</sup> درباره‌ی نهضت فمینیسم در دوران اولیه‌ی پیدایش آن، نشان می‌دهد که در برخی مناطق آسیا بین فمینیسم و ملی‌گرایی ارتباط وجود داشته است و روبروتهام<sup>۳</sup> و ویکس<sup>۴</sup> نشان داده‌اند که بین فمینیسم و سوسیالیسم سازگاری موجود است. دیگران اثرات نهضت‌های زنان را در ایالات متحده در برخورد و تغییرات سیاسی و وضع محیط کار بررسی کرده‌اند و جمعی دیگر نهضت‌های زنان و اعمال دسته‌جمعی آنها را در امریکای لاتین و اثر آن را مطالعه نموده‌اند.

به نظر می‌رسد که در این نکته که زنان برای اولین بار در تاریخ، موضوعی سیاسی گردیده‌اند و در سیاست جزو عوامل فعال نیز هستند، توافق همگانی در میان باشد. گویا اکنون دیگر وقت آن رسیده که فمینیسم و مداخله‌ی روزافزون زنان در عرصه‌ی سیاست جهانی را جدی بگیریم و زنان را که در نهضت‌های مردمی در کنار مردان مبارزه می‌کنند را به عنوان

---

1. Theda Skacpol

2. Yaya Wardena

3. Rowbotham

4. Weeks

عوامل خودمختاری که خواسته‌هایی دارند، بپذیریم.

وست<sup>۱</sup> و بلومبرگ<sup>۲</sup> تلاش کرده‌اند تا انواع اعتراض زنان را در چهار نوع رده‌بندی کنند:

۱. زنان به عنوان مشارکت‌کنندگان و رهبران در مبارزات سازمان یافته برای حل مشکلاتی که بقای اقتصادی آنها و خانواده‌شان را به مخاطره انداخته؛ ۲. زنان به عنوان مشارکت‌کنندگانی در اعتراض‌های اجتماعی نسبت به مسایل ملی، قومی و نژادی؛ ۳. زنان به عنوان رهبران و مشارکت‌کنندگان در حرکت‌هایی که درباره‌ی مسایل عمده و کلی مانند صلح، محیط‌زیست، تحصیلات عمومی و غیره صورت می‌گیرد؛ ۴. زنان به عنوان فعالان از جانب خود، به عنوان زن و از سوی گروه‌های خاص زنان (زنان مضروب، زنان مسن، مادران نوجوان، عروس‌هایی که هنوز خود بچه هستند و غیره).

البته نهضت حقوق زنان، مسأله‌ی اختناق (فشار و ستم) را مشخص‌تر ساخته تا بهتر جلب توجه کند و نیز فعالان را ترغیب کرده و بر مقام‌ها و حکومت‌ها فشار آورده و تغییرات مهمی را در قوانین و سیاست‌های اجتماعی موجب شده است و در بسیاری کشورها به زن هویت و شخصیت بخشیده است.

برخی از جامعه‌شناسان دلایل و عوامل عمده‌ی گسترش و افزایش نیروی نهضت زنان را شهرنشینی، توسعه‌ی تحصیلات، اشتغال زنان و وسعت طبقه‌ی متوسط شناخته‌اند و برخی جامعه‌شناسان عوامل دیگری را مطرح می‌کنند. مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

### خلاصه و نتیجه‌گیری

این مقاله را با تعریف استیسی و تورن یعنی «انقلاب در جامعه‌شناسی» آغاز و سپس پاسخ اکر را که می‌گوید: نظریه‌ی فمینیسم هنوز به اندازه‌ی کافی توسعه نیافته تا بتواند به طور مؤثر نمونه‌های موجود را به مبارزه بطلبد. بدیهی است که گفت‌وگو باید ادامه یابد: جامعه‌شناسی با توجه بیشتر به مسأله‌ی جنسیت، غنی‌تر می‌گردد. حال آن که نظریه‌ی

1. West

2. Blumberg

فمنیسم و تحلیل جنسیت هنوز باید روندهای کلی اجتماعی، مانند انباشته شدن سرمایه، حکومت، توسعه‌ی اقتصادی و انقلاب را توضیح دهند، اگرچه دانشمندان علوم اجتماعی در رشته‌ی فمنیسم در تلاش برای توضیح این مسایل می‌باشند. سپس به بحث‌هایی میان دانشمندان علوم اجتماعی در رشته‌ی فمنیسم درباره‌ی موقعیت اجتماعی زن و تعاریف جنسیت پرداخته شده، در پایان یک چارچوب مفهومی<sup>۱</sup> ارائه که شامل عوامل سطح کلان می‌شد، عواملی که می‌توانست به بهترین وجه ثبات و تغییر در وضعیت زنان را توضیح دهد. این عوامل به نظر پویا هستند و بین آنها واکنش متقابل<sup>۲</sup> وجود دارد و لذا از نظریه‌ی ایستای پدرسالاری مناسب‌تر هستند. به علاوه، این چارچوب با نظریه‌ی علم اجتماع و تحقیقات تجربی سازگارتر است و می‌توان آن را هم در مورد «شمال» و هم «جنوب» به کار برد.

موقعیت زن تحت تأثیر شهرنشینی، صنعتی شدن، ظهور پرولتاریا، گسترش تحصیلات، اصلاحات قانونی و نهضت‌های زنان بوده است. در مقابل زنان سهم عمده‌یی در تغییرات اساسی در سازمان‌های اجتماعی داشته‌اند: در بازار کار (افزایش زنان) در سطح جهانی، در ساختار سیاسی و در خانواده. در این مقاله از آسیا و امریکای لاتین و کشورهای نزدیک (اروپای شمالی) و ایالات متحده و کشورهای سوسیالیستی سابق که اکنون در حال خصوصی‌سازی اقتصادی هستند، مثال‌هایی آورده شد.

البته در این تغییرات، جنبه‌های منفی هم وجود دارد. افزایش کلی اشتغال زنان همراه با کاهش قدرت اجتماعی نیروی کار بوده است و بازار کارگران انعطاف‌پذیر را گسترده‌تر کرده و شرایط و اوضاع محیط کار را بدتر ساخته است. بدیهی است زنان با کمک مردان یا بدون کمک آنها باید تلاش کنند وضع محیط کار را بهبود بخشند. زنان به سیاست راه یافته‌اند به خصوص در فنلاند و نروژ اما معلوم نیست بتوانند تغییراتی را در سیاست‌های خارجی و داخلی موجب شوند. حضور زنان و تلاش برای برابری، یک انقلاب فرهنگی است و در رسانه‌های گروهی، سازمان‌های مذهبی، کتاب‌های درسی و... بحث پیرامون هویت فرهنگی

---

1. Conceptual

2. Interactive

و تفاوت زن بسیار می‌شود.

در پایان قرن بیستم باید نتیجه گرفت که تغییرات وجهش‌هایی که در بالا ذکر شد حاکی از ناهموار بودن تغییرات اجتماعی است که شامل موقعیت زنان نیز می‌شود و از سوی دیگر، گرچه این واکنش‌ها ممکن است اثراتی بر سرعت تغییرات داشته باشند، اما تحصیلات همگانی، افزایش مشارکت اقتصادی و تحرکات سیاسی زنان، ادامه‌ی راه را تضمین می‌کنند و روند به سوی نابرابری کمتر- و نه بیشتر- بین زن و مرد ادامه خواهد یافت.

